

مستزین جن شیاطین صبط در بطه که نرم کنیده شتران را از براسے ایمره و بدست او رید
 هر یک را چون شیران در نبرد با بهار هاسے بشه بواسل مد و پیوسته و عمر را ازین ماجرا رسته
 پس رفته را پیچیده و سر بچهره سپیده بآن مردالم دیده در مانده سپروه و او برداشت و
 بسبت ما ز نذران زمان شد ابن عباس گنید که من ازین واقعه حیران و دل گران بخدمت
 امیر مؤمنان مشرف شدم و قضیه حکمرانی عمر را سماع شریفش رساندم حضرت فرمودم
 بخود راه ده و اندوه را از دل بنده بخدا سوگند عنقریب است باز گردد و دست امیدش
 بشتران نرسد و بنا امید یسوی عمر آید پس غم من فرو نشست و چندی گذشت
 که با پیشانی مجروح برگشت و چون بر ملاقات کردم و حکایت فریفتگی واقعه عمر را پرسیدم
 گفت ای ابن عباس چون رفته اورا گرفتم و در صحرای زو شتران بردم انداختم بعضی از
 آنها بر من حمله کردند و بدندان لکدین روی آوردند و پیشانی مرا مجروح کردند الحان گشتم
 و بتلای بخود گشته ام و از شتران دست شسته ام پس گفتمش بر دین و عمر دعا علامش بنا
 از انجیر پس آن مرد بیچاره بزوان مرد و بیکاره آمد و زمانیکه جاسعتی گرد او بودند و در
 شامی غیر مستحق مینمودند شرح حال را گفت و عمر بتندی بر آشفست که تو کذابی و بر شتران
 دست نیابی و امر نمود که اورا از محضش بیرون کردند و بنعم و اندویش سپردند پس ابن عباس
 گوید که من اورا بخدمت شاه ولایت و هادی راه هدایت از ضلالت امیر المؤمنین
 و سید الوصیین و خلیفه بلا فصل سید المرسلین آوردم چون نظر مبارک بر ایشان افتاد
 و بتیم لب را کشاد و فرمود ای ابن عباس نگفتم که عنقریب است که بیاید و بر شتران دست
 نیابد عرض کرد بل ای ابن عباس متوجه آنزد شد و فرمود چون با من وضع برگردی ایند عارا
 بخوان اللهم انی اتوجه الیک بنبیک نبی الرحمة و اهل بیته الذین اخرجت
 علی العالمین اللهم ذلل لی صعوبتها و اکنفی شرها فانک الکافی المعانی
 و العالی القاهر آنروز خدمت حضرت رفت و در سال دیگر برگشت با بهایا سے

چند قدری مال از قیامت آنها بار کرده و بخدمت امیر مومنان آورد بعد از آن حضرت فرمودند تو خبر دهی مرا یا من خبر میدهم ترا عرض کرد یا سر القدر دست دارم که خبر دهی مرا و استماع کنم کلام در بار ترا پس وقایع او را من الاول الی آخر شرحه داشته اند آن عرض کرد که چنین بود گویا با من تشریف داشتید پس عرض کرد که این مال را قبول بفرمائید و منت بر من گذارید آن بزرگوار قبول نفرموده و فرمودند که هر که را مشکلی دهد در هر امر یا از مال یا از بدن یا امور دیگر پس متوسل شود باین دعا و بضرع روی کند بسوی خدا و را بخواند باین عا کافا سور او میشود و بجزیه میاید انشاء الله و این شهر آشوب نیز این ذکر کرده در مناقب معجزه هفتم بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که چون حضرت امیر المومنین را مبعوث آوردند از برای بیعت ابی بکر حضرت سید اوصیاء رو کرد بقبر رسول خدا و عرض کرد یا بن عم ان القوم استضعفونی و کا و ایتامونی یعنی این گروه مرا ضعیف کردند و نزدیکست که مرا بکشند پس دستی از قبر بیرون آمد و بلند شد بجانب ابی بکر که همه اهل مسجد شناختند دست آنحضرتست و این آیه را از آنحضرت شنیدند که تلاوت فرمود اکفرت باللذ خلقک من تراب ثم من نطفة ثم سواک رجلا یعنی آیا که فرشته با نخل آید که ترا از خاک آفرید پس از نطفه آفرید و بجد رجولیت رسانید و مرد کرد و در حدیث دیگر وارد است که چون دست ظالم بر شد این آیه شریفه بر دست شریف آنحضرت نوشتند بود معجزه هفتم شیخ طوسی در کتاب خود از رجال روایت کرده که زیاد بن ابیه شایخ و بزرگان اهل کوفه را در مسجد جبر جمع کرد که نامش را امیر المومنین علیه السلام بگویند و بیزاری از بگویند شخصی از انجاعت میگوید که من خواب رفتم خلقتی با سیرا غریب دیدم که گردن بلندی و بسیار گشته بزرگی و مژه بسیار می داشت گفتم کیتی گفت مرا انقار ذوالرقبه گویند میخواهم طاعتی بر صاحب قصر پیامم که از روی من نامش بر دارم بسبب اینکه کاری میخواهد کند که غلغله بر ملا اعلی اندازد و او را سر و از نیست من خوفناک بیدار شدم و از وحشت خواب و گفتنگ از انجاعت

حضار سوال کردند که من چنین خوابی دیدم آیا شما نیز دیده اید یا نه در نظر دیگر گفتند بنی
 ما هم همین مضمون خوابی دیده ایم و سر بحیب تفکر برده ایم که اینچه واقعه ایست اندک زمانی
 گذشت شخصی از خانه زیاد بیرون آمد و گفت امیر شعلی وارد چون شخص دوم مطعون شده بود
 در همانوقت که هنوز متفرق نشده بودیم صد او شیون از خانه او برآمد معجزه چشم از علی
 ابن طحال روایت شده که شخص خوش رویی با جامه پاکیزه آمد و درواشرفی بن داد و گفت
 مراد قبه علی ابن ابیطالب بگذار و در برابر در من بید من را از رقوم و او را داخل قبه کردم و بجواب
 رقوم در خواب امیر المؤمنین املاقات کردم فرمودند بر خیز و برو ایچو از بیرون کن که او نصرانی
 برخاستم و ریسمان گردان و انداختم و گفتم بیرون و میخوایی مراد و دنیا فریب دهی و حال آنکه
 بر دین نصرانی هستی او ابا کرد گفتمش که مولایم امیر المؤمنین مراد خواب خبر داده و اطلاع
 نموده از نیت تو و چیزی که در نظر داری و فرموده که او نصرانیست همین که این کلمات شنید

فی الفور کلمه شهادت اشهد ان لا اله الا الله فان محمد رسول الله وان
 علیا ولی الله بزبان جاری کرد و گفت بخدا سوگند که هیچکس مطلع نشد بر بیرون آمدن من
 از شام و کسی هم از اهل عراق مرا نمی شناسد پس صدق این خواب و کلام امام ظاهر شد
 و من بنی در آدم و اختیار دین اسلام را نمودم معجزه چشم فرات بن ابراهیم از
 محمد بن علی امام محمد باقر علیه السلام از ابا طاهر عیش روایت کرده که جبرئیل علیه السلام حضرت
 رسول صلی الله علیه و آله نازل شد و عرض کرد یا رسول الله صبحی از ملائکه آسمان چهارم مجاب
 کردند در چیزی تا جدال ایشان بطول انجامید و ایشان از جن المپس اند و حق تعالی بسو
 ایشان وحی نمود که جدال شما تا کی راضی شوید شخصی از بنی آدم که در میان شما حکم کند
 راضی میباشیم حکومت علی بن ابیطالب وصی محمد پس مرا امر فرمود که بشما خبر دهم و ملکی از
 ملائکه آسمان اول را با بساطی بر زمین فرستاده و در آن دبالش و مخته گذارده تا که علی را
 بجا آمد و حکومت آن دو طایفه را نماید پس حضرت سید المرسلین امیر المؤمنین را

بر بساط نشانید و بر آن محذء و بالشها امر بشکبیه فرمود و آب دهان مبارک بر دهان شریف
 او انداخت و فرمود خدا ثابت دار و قول ترا و قوی میدار و دل ترا و بچشم تو واضح میسازد
 حق را و انگاه او را با آسمان برودند بعد از رفع نزاع بین آن دو طایفه چون فرود آمدند حضرت
 حضرت رسول آمد و گفت یا محمد حق تعالی ترا سلام میرساند و میفرماید بلند میکنم درجه هر کرا
 که خواهی و بالا میسر صاحب علمی دانائی و ایضا شیخ مفید در کتاب اختصاص از این
 مسعود روایت کرده که پیغمبر فرموده روزی بجان فاطمه رفتم و گفتم شوهر تو کجاست فرمود
 جبرئیل او را با آسمان برد و گفتم از براسه چه امر گفتند تشاجر و نزاعی در میان جمعی از ملائکه
 شد از حق تعالی سوال کردند که حاکمی از آدمیان در میان ایشان حکم کند و حی رسید که هر که
 خواهی اختیار کنی ایشان علی بن ابیطالب را اختیار کردند و بجزیره یاز و بهم مروست
 که در هنگام مبارزت عمرو بن عبید و چهل فرسخ پیش جبت، بیست فرسخ از پشت جبت
 و در روایتی مذکور است که بیکسرت دو پاسی او را با باها و سلاحها که پوشیده بود قطع کرد
 و روایت کرده اند که در روز نیر ضربتی بر سر مرتب زد که عماره و خود و سر و گردن بازو و جوی
 که پوشیده بود در میدان آمد و در خصم کرد بعد از آن که در شب فدا و نیز سوار و همگی را از دم
 پاشید و متفرق کرد چنانکه لشکر از هر دو طرف تنجب کردند و حیران آن نبرد بودند و از خوار
 عادت آنحضرت گذرن در از خیر است احمد حنبل روایت کرده که بعد از اینکه آنحضرت
 آن در را انداخت ما هفتاد نفر خواستیم که آنرا بگردانیم نتوانستیم و موافق روایت حافظ
 چنانست که آن در را چهل فرسخ به پشت سر انداخت بعد از آن چهل نفر خواستند که آنرا
 حرکت دهند نتوانستند و موافق روایت محفوظ بستی آنجناب بعد از کشتن مرتب
 بر لشکر او حمله کرد و ایشان قلعه متحصن شدند و آنحضرت آمد و حلقه در قلعه را که در وزن
 چهل من بود گرفت و در را چنان بکرت آورد که تمام قلعه بر زه در آمد که اهل قلعه گمان
 کردند که زلزله شد پس بکرت بلند باز کردند و مقدار چهل فرسخ او را دور انداخت و در را

دیگر در راه پسر قرار داد و بر پشت گرفت و داخل قلعه شد و در روایتی دیگر در راه سردست
نگاه داشت تا مسلمانان را از بالا آن از خندق عبور داده و داخل قلعه نموده و بر روی
طبری از ابدست چپ برداشت و آن در چهار ذراع در پنج شبر بود و سخن و حجم آن چهار
انگشت بود و انگشتان آن حضرت در آن جا کرده بود و بر روایتی تعجبانه بحضرت نبوی از
حرکت دادن فی الجمله و لشکر را بالای آن عبور داد از خندق رسانیدند حضرت
رسول فرمود شما از قدرت دست او میگویید و پاهای او هم بگیرد چون نظر کردند
دیدند با آن جماعت بالا در که عبور از خندق میدیدند پس نیز زمین بند نیست تعجب
ایشان یاد شد معجزه دوازدهم در بیان وصف ذوالفقار علی بن ابیطالب
از حضرت صادق مرویست که فرمود در وسط آن خطی بود در طول یعنی مهربا شبیه نبقا
پشت و اقصی گفته که در آن فقاره بود و در آن طول مفت شبر و عرض آن یک شبر بود
و در وسطش مثل فقار بود و بعضی گفته اند که ذوالفقار از ضعف خراب بود رسول خدا دعا نمود و آن
شمشیر شد و آن حضرت امام رضا علیه السلام مرویست که از پرسیدند که ذوالفقار از کجا
بود گفت که جبرئیل او را از آسمان آورده بود و حلیه آن از نقره بود و آن نزد منست و میرسد بد
قایم ما و اخبار مختلفه دیگر هم در باب الفقار بسیار ذکر شده باین گفتا کردیم و از وصف او
اشاره نمودیم و بعضی گفته اند که جبرئیل امین حضرت امیر المؤمنین را با مرکب المبین گفت
از آهن تزی که در زمین بود او را شکست و شمشیر بعمل آورد یکی شمشیر مجذوم و یکی ذوالفقار
و خبر هم دارد که آدم چون از بهشت فرود آمد ذوالفقار با او بود و او را احتیاجی
از آهن بهشت خلق کرده و در بیان آن فرموده که فیه باس شدید یعنی در آنست باس
شدید و آدم با آن محاربه میکرد با اعدا خود از جن انس و شاطین بران نوشته بود که انبیاء و
من باشند و با من محاربه کنند تا بدست امیر المؤمنین رسد و از جانب نبی امی و منافع الناس
محاربه کند و انتقام از کفار کشد معجزه سیزدهم مرویست که دختر بر عارضه اتفاق افتاد

گوشکم او بزرگ شد بچیشتی که آقارب و گنند حامله است در صد دایت او برآمدند این باجرا
 با امیر المؤمنین رسید فرمود دختر را حاضر کنید ام فرمود قابله با طشت آوردند بعد فرمود در این
 حوالی برف بجم میرسد عرض کردند نه حضرت دست معجزنا سے دراز کردند و از کوهی که مسافت
 بعیده داشت برگرفته بکف مبارک چنانکه همه کس آنرا دیدن قابله داده فرمودند در مکان خلوت
 برف را در طشت گذارده دختر را بر روی برف بنشاند قابله چنان کرد که می از دختر زیر آمد و شکم آن
 کوچک شد حضرت فرمود این دختر رست از عمل ناشایسته و بد و طفولیت روزی ابی
 کرم ضعیفی در رحم او رفته و نمو کرد تا این شد که می بعید و دختر را از تهمت ربانید و آواز احسن
 احسن خلایق بفلک رسید و دست عجمت و عفت بسر آن دختر کشانید معجزه چهارم
 فی الاختصاص للمفیده مرویست که سلمان فارسی بخدمت امیر المؤمنین صلوات الله علیه عرض
 کرد که میخواهم که چیزی سے از معجزات ترا مشاهده نمایم آنحضرت داخل خانه شد و بیرون آمد بر اسب
 سیاهی سوار با قبا و کلاه سفید و صد لقب بر زد و او اسب سیاهی آورد پس فرمود که سوار شو چون
 سوار شدم دیدم بر پهلوی آن دو بال در پس آنجناب تهب بر آن در بر هوا بلند شد و اوج گرفت
 بحدی که صدای تسبیح و تهلیل ملائکه را در زیر عرش می شنیدم و از آنجا گذشته بد ریاضی رسیدیم
 که امواجش بر یکدیگر می خورد پس حضرت نظر تندی بر آن دریا کرده فی الفور ساکن گردید عرض
 کردم یا ولی الله دریا از نگاه معجزنا می تو آرام شد حضرت فرمود امری در باره او بکنم که خا
 در طوارق خلایق باشد بعد از آن دست مرا گرفت و بر روی آب روان شدم و اسپان از پی ما
 میآمدند که نه پاهای و نه پاهای اسپان تر شد تا از آن دریا گذشتیم و بجزیره رسیدیم پر از درخت و پل
 میوه و مرغان نهرهای آب جاری از هر طرف بود ناگاه بد زحمت می رسیدیم آنحضرت او را بچوب
 دست خود حرکت داد پس سگانه شده و از آن نایقه بیرون آمد که طول آن هشتاد ذراع بود و در عقب
 آن بچه بود فرمود که نزدیک بر دو از شیر آن بخور سلمان مسگوید که پیش زخم و از شیر آن تامل
 نمودم تا سیراب شدم شیرین تر از عسل و نرم تر از مسکه بود باز حضرت فرمود که میخواهی بهتر از این

بتو بنمایم عرض کردم نبی ما سیرا تند پس ندا کرد مولا یم که بیرون آی ای حسنا پس ناچه که طول آن
 صد و هفتاد و پنج روز بود و عرض آن بهشت ذراع سرش از یاقوت سرخ و سینه اش از عقیقه و
 و چهار دست و پایش از زبرجد و چهارش از یاقوت زرد و پهلوی راستش از طلا و چپش از
 نقره و عارض آن از مروارید تر بود پس فرمود که از شیر آن بخور سلمان گوید که پستان آن گفتم
 بدان یکدم غسل خالص بکامم رسید عرض کردم یا سیدی این ناچه از کیست فرمود که از تو و
 سایر شیعیان دوستان منست بعد ناچه را امر نمود که برگشت بمکان خود و مرا در میان جزیره
 بسیارگی میگردانید تا رسیدیم بدشت عظیمی و ثمر آن طعمای بود که بوی مشک از آن استشمام میشد
 و مرغی بصورت کبک عظیمی بر آن درخت نشسته بود چون بار اید از حاجت و بر حضرت
 سلام داد پس عرض کردم یا سیدی و مولا سی اینچه پادیه ایست فرمود این در نیمکان از
 برای شیعه و دوستان من مهیا کرده اند تا قیامت گفتم که این مرغ چیست فرمود ملک است
 که موکل بر آبت تا روز قیامت عرض کردم که تنها در اینجا باشد فرمود هر روز یک تیر خضر بر او
 میگذرد پس از اینجا دست مرا گرفت و از دریا دیگر گذشتیم ناگاه جزیره عظیمی پدید آمد
 در آن جزیره شدیم و قصری در آن دیدم و نشسته از طلا و خشتی از نقره و کنگرهای آن از
 عقیق زرد بود و بر هر رکنی از قصر سفید صفا از ملائکه ایستاده آمدند و بر آنحضرت سلام
 کردند و مرخصی یافتند و بمکان خود برگشتند پس امیرمومنان داخل آن قصر شد و پدید آمدند و حمان
 و خردان و انواع مرغان و میوه ها خوش و سبزه های سبز میگردیم تا با خزان بستان رسیدیم
 بعد از آن بالا قصر رفتیم و بر کرسی از طلائی سرخی که در اینجا گذارده بودند و حضرت نشست
 و مشرف شدیم از قصر بر دریای سیاهی که موج میزد مثل کوه آنحضرت نظر تندی بر آن
 کرده از طلاطم ساکت شد پس فرمود ای سلیمان میدانی این کدام دریاست عرض کردم
 که نمیدانم فرمود که این دریا فیست که فرعون در آن غرق شد عرض کردم یا امیرالمؤمنین
 آیا او در فرنج راه آمده ایم فرمود یا سلیمان پنجاه هزار فرسخ راه رفته و گردیده و در دنیا را دیده

آمد القزین بشرق و غرب عالم و بسد یا حوج با حوج رسید آیا بر من مشکست که کید فقه سیرایم
 و حال آنکه مرا امیر مومنان خلیفه پروردگار عالمیان و ستر الله و باب الله نامند الیهمان آیا
 بخوانده این آیه را که عالم الغیب فلا یتله سر علی غیبه احلا الا من ارقتی من اول
 عرض کردم بی یاسیدی فرمود من بر ترضی و بر گزیده از رسولم که حق تعالی مرا از غیب خود مطلع
 گردانید منم عالم ربانی منم آنکه خدا آسان گردانیده است بر او سختیها را پس بهم عیبده ای
 راه دور از برای من سلمان گوید که صد آرزو آسمان شنیدم و کسی ندیدم که گفت راست
 گفتی و تویی راست گو که تصدیق کرده شده و رحمت الهی تو باد بعد از آن آنستد متقیان
 سوار شدند و من نیز سوار شدم و با وج هوا سپهها بلند شدند بطرفه العینی بر در کوفه
 پایین آمدیم و آنچه واقعه شد و سیر کردیم آنحال سه ساعت از شب گذشته بود بعد از آن فرمود
 ای سلمان و ابر کسکه حق ما را شناسد و انکار ولایت ما کند ای سلمان سلیمان سایر
 انبیا افضلند یا محمد عرض کردم بلکه محمد و آل او پس فرمود آصف که قادر شد که تحت تفسیر
 را بیکلیت حاضر نمود در نزد او علم بعضی از کتابها بود و چگونه من نتوانم که بعضی مطالب بدانم
 و حال آنکه نزد منست علم صد و بیست و چهار کتاب که حضرت باری فرود فرستاد از روی باری
 به برگزیدگان خود از آن جمله بر شیت پنجاه صحیفه فرستاد و سی صحیفه بر او پس و بیست صحیفه
 بر ابراهیم و بیست صحیفه بر دیگران و تورات و انجیل و زبور و فرقان گفتم راست گفتی
 یا امیرالمومنین بعد از آن فرمود که شاکن امور و علوم ما مثل شاکن در
 معرفت و حقوق است و حال آنکه خدا آنرا واجب گردانیده است
 و در کتاب خود در بسیار جایها در موضعها ذکر کرده
 کرده است و علانیه در

پیش بر دم
در نخست

در بیان احوال آن سیده نسا و صدیق کبری جناب فاطمه زهرا صلوات الله علیها

<p>فاطمه زهرا صلوات الله علیها ام الماننه و ام الحسین و ام السبطین زهرا و بتول سلام الله علیها بود در کتب معتبره مشرفه با الله تعالی روز جمع روز رحمت می باشد بیشتر ماه جمادی الثانی می باشد بعد از بعثت پنج سال کامل بود یزدجرد و شمشیر یار بود خدایچه کبری سلام الله علیها امن المتوکلون بود علی ابن ابیطالب علیه السلام بود پنج تن طیب و طاهر بودند هجده سال کامل بود روز میثوم دو شبانه بود سیزدهم جماد الاول و بعضی رجب المکرّم پانزدهم هجرت نبوی صلوات الله علیها مدینه طیبه علی مشرفه بالف تحینه ضربت پهلو و سقط شدن طفل او مشهور در خانه خودش می باشد</p>	<p>اسم مبارک آن معصومه مظلومه کنیه شریف آن مظلومه سلام الله علیها لقب مطهر آن مخدّره و وجهان مکان ولادت با سعادت آن معصومه روز ولادت با سعادت آن شفیعه حیرا ماه ولادت با سعادت آن معصومه سال ولادت آن معصومه علیها السلام پادشاه وقت ولادت آن معصومه اسم والده ماجده آن معصومه نقش خاتم آن معصومه سلام الله علیها شوهر آن معصومه صلوات الله علیها عدد اولاد آن معصومه علیها السلام مدت عمر شریف آن معصومه روز وفات آن مخدّره و وجهان ماه وفات آن مظلومه سال وفات آن معصومه مکان وفات آن مظلومه سبب وفات آن مظلومه ناکام مکان قبر مطهر آن مظلومه</p>
---	---

پاہ وقت وفات آن معصومہ ۴	ابی بکر پسر ابی قحافہ بود
اسم ثواب آن معصومہ علیہا السلام	فضہ خادمہ آن شفیعہ جزا بود

باب سوم در ذکر فضایل و معجزات کریمہ و مناقب شریفہ صدیقہ کبریٰ
 و سیدہ سنا است و چیزے کہ خارق از عادات آن مخدرہ عصمت و طہارت حورا
 انسیہ ظہور یافت بے انتہاست و لکن بہت روشانی دیدہ قلوب تجمین ان بصیرتہ
 از رسول ہر آبتول بچاروہ فقرات از کرامات فضایل و معجزات اکتفا نمودیم معجزہ
 اول روایت کردی حضرت خاتم انبیا صلی اللہ علیہ وآلہ نشسته بود جمعی از بزرگان ہر
 بخدمت آنسید عالی نسب مشرف شدند و عرض کردند ای برگزیدہ عالمیان و شرف
 دہندہ بنی نوع انسان ما را مجلس عروسی بہت در میان کہ نسبت بہ بزرگواری تو دارد
 تما میکنیم از شما کہ بسر بلندی و افتخار ما فاطمہ زہرا را اذن بدہید کہ کلبہ ما را ہمین قدم خود
 مزین فرماید و مجلس عروسی ہمان در آید آنحضرت از اینجا یکہ خلق عظیم و کف کریم بود فرمودند کہ
 بسیار خوب و لیکن بروم از و معلوم کنم اگر ارادہ عروسی آمدن را شایق شد اورا روانہ
 میکنم برخاست و بنزد آن مرضیہ فرزند و نور دیدہ دل بند خود آمد و فرمود ای سیدہ سنا
 فاطمہ ہرا اشرف عرب از وضع و شریف حسب و نسب بر اعروسی ہمگی جمع شدہ اند
 و زمان ایشان ترا مجلس خود خواندہ اند اگر بایل بخواست ایشان برو و اگر دل گرانی نہ پس آن
 طاہرہ زکیہ و محدثہ راضیہ مرضیہ زمانے سرد پیش و بجزرت نگران دل ریش کہ چہ گوید
 بہ پدر از کم و بیش پس گفت اسی پدر ایشان کہ ما را بعروسی طلبند مرادشان نہ اینست
 کہ عزت دارند بلکہ ہر اسے استحضراء و سخریت خوانند زیرا کہ زنان و دختران عرب جملہ
 یا لباسہا سے حریر فاخر و بزور طلا و جواہر خود را زینت دہند و با کمال تنعم و حشمت
 نشینند و مرالباسی غیر از چادر کہنہ و پیراہن موزہ کہ چند موضع اورا وصلہ کردہ ایم
 نہ پس سزاوار نیست کہ من با بنجاروم و با ایشان نشینم غیر از شامت اعدا و زبان سخریہ

ستر او پیرسے دیگر حاصل و سوسے ایند او ازیت با چیزسے یل چون حضرت
 رسالت پناه اینتجان از فاطمه زهرا سلام اللہ علیہا شنید مخزون و غمگین گردید کہ نازل
 شد جبرئیل از جناب رب خلیل و گفت یا رسول اللہ حق تعالی سلام میرساند و میفرماید
 فاطمه را بابا سیکہ است بعروسی بفرست کہ ما اورین حکمتیست تیدا نبیا پیغام حق سبحانہ
 و تعالی رساند صدیقہ مرضیہ لشکر گذاری جنین طاعت بر خاک سود و گفت آمنتا صدق
 ہر چه خدا امر فرمود شعر عین لطف و شفقت است الم و گر پسند افتدش ز بندہ چہ
 نغم و پس فاطمہ برخواست و بجا ہما سے کھنہ خود را راست و از پدر رخصت خواست
 و بعروسی روانہ شد لیکن از شامت زمان عرب با و نمانہ شد برانہ سگر پردازی بذکر
 ملک بندہ نواز کہ فرشتگان ہفت آسمان سر نیاز بدرگاہ پادشاہی نیاز برداشتمہ
 و تمنا از عطا سے آن داشته کہ این دختر پیغمبر آخر الزمانست و بہتر و متہر عالمیان است
 و لش خورسندنا و بر این قوم سرانسر از شہ ناپس خطاب از جناب رب الارباب بحیرت
 شد کہ دختر پیغمبر برگزیدہ ما را در یاب و آنچه لایق اوست ہیا کن بسوا و شتاب پس جبرئیل
 بتعظیم تعجب بخت الفردوس رفتہ بچہ حضرت فاطمہ جامعہ و صلہ ہا و زیور ہا بختی
 برگرفتہ و بسوی آن مخدرہ شتافتہ بنوز ہفت قدم از خانہ دور شدہ بود کہ جبرئیل با صد
 ہزار حوریہ ماہ لقا گرد فاطمہ زہرا را گرفتند و سر تا پاسے آن صدیقہ را از سندس استبرق
 بیار استند و سوریان ہر ساعت خاک قدم آنحضرت را بطریق جواہر سرمہ و چشم کشیدہ
 چون فاطمہ آن چہمت و لطف و مرحمت حق تعالی نسبت بخود مشاہدہ کرد بسجدہ شکر
 رفت و تعظیم شکرانہ را بجا آورد پس حق تعالی چند ان روشنائی و تجلی از نور پاک خود
 بفاطمہ کرامت فرمود کہ شرح آن با ظہار بیان ممکن نبود پس فاطمہ مدح و ثنائے حضرت
 ذوالجلال میکرد و بلانی و وقار تا بجانہ عروس رفتند زمان عرب جملہ در انظار آن معصومہ
 بودند کہ ناگاہ روشنائی دیدند چون بر تیکہ عالم از ان روشن شود ظاہر شد اہل آن محل

بجمه متحیر که این دشمنانی سبب چه و باعث که خوریان پیش بطنانی که هیچ چشم
 ندیده از دور بر آمدند و از آواز طرغ و طرغ آنها بعضی غش و بعضی بر عرشه رفتند و همه
 آنجماعت و والد و حیران آنصورتها شدند عروس آنها گذاشتند و با استقبال ایشان
 شافتند چون میدیدند حورا آنست که با صد هزار حوران بکشتی خرامان خرامان میآمدند
 و بعضی از آنها عود و عنبر در محرابهای مسوختند و از بوی خوش ایشان جمله زنان بیوش
 شدند چون بیوش آمدند همه یکبار در قدم فاطمه افتادند و بوسه بدست و پای آن
 میدادند و باغ از هر چه بهتر او را داخل خانه کردند چون آنسیده زنان قرار گرفت حوران
 برگرد و او وصف زده بعضی در هوا و بعضی در زمین چنانیکه هیچ کدام پا در زمین نبود
 زنان عرب از مشاهده آن کویک و ملاحظه نورانیت و عطرهای بکشتی و مسدومین
 میافتادند و تحسین و تکریم بجا میآوردند عروس نیز از کرسی فتاده و دل از دست
 داده و والد و حیران بیوش شده بعد از ساعتی با سخالت جان بکن تسلیم کرده و نزد
 بعز امیدل ش از آنجماعت فریاد و وادیلاد و امر صیبتا بفلک دوار بلند گردید پس هر
 مرضیه و حورا آنست که از مشاهده آن واقعه آرزو خاطر برخواست و در صورت تجدید در وی
 نیاز بدرگاه ملک بے نیاز نمود و در رکعت نماز حاجت بگذار و بعد از آن سر سجده
 نهاد و زبان بدعا کشاد و خدا را بشرف طاعات بندگان خالص خواند و نام محمد و علی
 بزبان رساند و تمنای حیات عروس را نمود و هنوز سر بلند نگردید از سجود که آن
 عروس نارفته بجمه از جا برآمد و عطسه زد و بدوست و پا فاطمه افتاد و غنچه لب را کشاد
 و گفت السلام علیک یا بنت رسول الله تو بر حق و پدرت فرستاده حق است و او
 پیغمبر آخرا زمان و بر طرف کننده کافران و بت پرستان و شما بندای راه
 گم گشتگان براه حق و با شماست رایت فیروزی حق و بشرف اسلام شرفیاب شد
 چون این معجزه را آن قوم گمراه از فاطمه زهرا بدیده حق بین دیدند از کسان بود

و اهل عردسی و غیره در آن روز مقصد نفر از مردوزن بشرف اسلام مشرف شدند
 و این معجزه در تمام شهر شهرت گرفت و قلوب بے بسوی خانوادہ رسل چون گل شکفت
 پس حضرت فاطمہ از اینجا برگشت و حکایت را بسمع پدر بزرگوار خود رسانید و از پر تو
 لطف خدا خورسند گردید پس حضرت رسول سجدہ سکر ایزدی سر بر زمین استجول نهاد
 و حمد و ثنا سے حضرت باری را بجا آورده بعد از آن فرمود ای فریویدہ از آنچه تو گفتی
 من ہزاران بیشتر و بجز از حق تعالی امید دارم معجزہ دویم روایتست کہ روز امیر المؤمنین
 علیہ السلام بحجرہ فاطمہ در آمدہ فاطمہ را دید کہ حسین علیہما السلام را میخواہانید و ایشان از
 غایت گرسنگی بخواب نیرفتند پس گفت یا علی حسنینم از غایت جوع بخواب نیروند
 و چیزی ہم در خانہ نمیداشد کہ بایشان بسم تا تسلی ایشان کنم برو از بیرون طعامی تحصیل
 نما و بیار امیر المؤمنین صلوات اللہ علیہ نزد عبد الرحمن بن عوف شد و از او دینار
 قرض خواست عبد الرحمن بجانہ رفته و کیسہ نداد و عرض کرد یا شکیبایں صد
 دینار است بتان و ہرگز عوض آنرا نمیخواہم سید اوصیا فرمود از تو قبول نکنم زیرا کہ
 از حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ شنیدم کہ الید لعلیا خیر من ید التفلی
 یعنی دست بالائین بہتر است از دست زیرین اما یکدینار من قرض نہ و این حدیث را
 بشنو کہ محترم عالم محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودہ الصدقۃ عشرۃ و
 القرصن ثمانیۃ عشر ضعفا یعنی صدقہ را یکی برده عوض باشد قرض را یکی بر
 سجدہ عبد الرحمن یکدینار با امیر المؤمنین قرض داد حضرت گرفتند و روانہ شدند در اسن
 راہ مقدار دین اسود را دید کہ بر کنار راہ نشسته فرمود ای مقدار در اینجا چہرا نشسته عرض
 کرد بچہت ضرورتی فرمود آن چہ باشد گفت یا موسیٰ چہا روز است کہ طعامی نماند
 آن بیع کرم فرمود کہ این دینار طلا را از من بگیر چرا کہ تو اوسے مستی از ما بسبب اینکه
 ما سه روز است کہ طعامی نماند ایم و شما چہا روز است پس مقدار دینار را گرفت و

حضرت هم وقت نماز شام شد روی مبارک بسجد رسول نهاد و با آنحضرت نماز تمام
گذارد چون فارغ شد نزد حضرت فرمود یا علی امشب بخانه شما میآیم و همان شما بخانه
شد امیر المؤمنین علیه السلام فرمود غزاة و کرامته و از پیش رفت و حضرت فاطمه با بشارت
و ادب از آن حضرت پیغمبر بجز فاطمه درآمد فاطمه در خانه شد و روی بجاک نهاد و گفت
خداوند ای حق محمد و آل محمد که بر ما طعامی فرود فرست هنوز در سجده بود که بوی طعام
بشام وی رسید سر برداشت و کانه بزرگ دید از طعام از وی بوی میآید خوشتر از
بوی مشک آزار داشته نیز مصطفی و مرتضی بر دو نهاد حضرت رسول فرمود انفسی

لک هذا طعام یعنی از کجا است این طعام فاطمه فرمود من عند الله یزق من
یشاء بغیر حساب یعنی از نزد خداست در روزی میدهد او هر که که میخواهد بیکجا
آنحضرت فرمود شکر مر خداست را که مرا فرزندش را چون مریم که هر گاه ذکر یا نزد او
شد که نزد او طعام یافتی گفتی انی لک هذا گفته من عند الله یزق من یشاء بغیر
حساب پس خمنه آل عبا از آن طعام تناول میفرمودند که سایه بر در در آمد مولانا
مستقیان خواست که در آن طعام دهد پیغمبر فرمود یا علی این سائل العیس لعین است خبر یافته
که ما از طعام بهشت میخوریم آمده با ما مشارکت نماید روزی پیغمبر و علی در مسجد بودند
اعرابی بیامد و امیر المؤمنین را بخواند و کیسه زر بوی داد اعرابی ناپیداشد امیر المؤمنین
کیسه زر را پیش حضرت رسول آورد پس آن بزرگوار فرمود یا علی دانستی که این اعرابی
که بود فرمود که خدا و رسول خدا عالم ترند فرمود او جبرئیل امین بود در آنوقت گنجی از
سجدهای زمین برداشت حقیقتی بجهت یکدیگر که بقصد او دادی مسیت جزو ثواب
عطا فرمود و از آن جزو در دنیا مجمل گردانید کی این کیسه و دیگره آن مایده و تخته
را در آخرت عطا خواهد نمود چنانچه هیچ چشم چنان ندیده باشد و هیچ گوش نشنیده چنانچه
سیم مفضل بن عمر روایت میکند که جناب مستطاب امام جعفر صادق فرمود که در آنوقت

که تزویج خدیجه با حضرت رسول واقع شد زمان قریش با تمام از و مفارقت احمیا
 کردند بنا بر آنکه تزویج او با آنحضرت راضی نبودند هر چند مبالغه نمودند با خدیجه خاتون
 که ترک این تزویج را نماید از ایشان استبول نکرد ازین سبب رنجیدند در راه آمد و شد
 از خانه خدیجه بریدند و مطلقاً بچلس حاضر نمیکردیدند خدیجه خاتون از نیمی غمناک شده
 بیوسنی اندوهناک چون بفاطمه حالمه گردید فاطمه در حمل او تکلم با او میشد و مونس او شد
 و خدیجه این را پنهان میداشت تا روزی حضرت رسالت پناهی صابحه خدیجه در آمد
 شنید که خدیجه با کسی تکلم است و کسی نماند فرمود یا خدیجه با که سخن گوئی عرض کرد یا رسول الله
 با این فرزند که در شکم دارم حضرت فرمود اینخدیجه حیرت من مرالبارت داده که این فرزند پاکیزه
 نهاد دختر سے باشد و ذریه من باشد فرزندان او قرار داده و ایشانند امنای من و خلفا
 روزی من راه نمایان جاده یقین بعد از آنکه وحی الهی از اهل زمین منقطع شده باشد خدیجه
 خاتون ازین خبر بجهت اثربغایت مسرور شد راوی گوید که خدیجه خاتون در حین ولادت
 فاطمه خواتین قریش را طلب نمود و ایشان از آمدن ابا نمودند و گفتند تو مخالفت ما
 در زیدی و تیمم ابوطالب را که مال و خدم ندارد دستبول کردی ما را بتوانسی دیگر نیست
 و آمدن بسوی ولادت تو حاجت نیست خدیجه از نیمی غمناک گردیده دستفکر که امر
 ولادت او را که کفایت کند ناگاه چهار زن که شبیه زنان بنی اشتم بودند بجهت او در آمدند
 خدیجه ایشان را از زنان بنی اشتم گمان کرده اظهار شکوه بایشان نمود یکی از این زنان
 گفت اینخدیجه اندوهناک مباش و خاطر شریف خود را مخزون مدار که ما رسولان پرورد
 که بجهت کفایت مهات تو فرستاده اند تا مهم سازی ولادت فرزند مبارک ترا کنیم منم ساره
 زوجه ابراهیم خلیل و دیگر سے آیه بنت مراحم است که رفیق تو باشد در بهشت و
 آن دیگر مریم بنت عمرانست خواهر موسی کلیم و آن دیگر خواجه آدم است که
 حضرت رب العزت ما را بجهت کفایت تو فرستاده پس از ایشان یکی بر طرف راست

در یکی بر طرف چپ دیک از پس یکی از پیش خدیجه ایستادند و چون فاطمه بزین آمد از
 جمیع آلودگیها پاکیزه و مطهر بود و نور سے از وی ساطع شد که روی زمین افزو گرفت و
 حوریان چندی از بهشت غنبر سرشت نازل شدند در دست هر یک از ایشان طشتی
 و ابریقی از آب کوثر پس آن چهار خاتون فاطمه را آب کوثر شستند و در خرقه از شیر سفید
 و از عنبر و مشک خوشبو تر پیچیدند و خرقه دیگر مقنعه اش ساختند بعد از آن فاطمه سحر

در آمد و گفت اشهد ان لا اله الا الله وان ابی محمد رسول الله سید

الانبیاء وان بعلی سید الاولیاء و فلک سادة الاسباط بعد از آن بر
 یکیک از حضار سلام کرد و هر یک از خواتین او را در بر گرفتند و از کمال مهر و محبت بوسه
 بدست خدیجه خاتون دادند و گفتند بگمیر این طاهره مطهره را که حق تعالی او را پاک پاکیزه
 گردانیده ابرجمیع ذنایم و معاصی و مبارک گردانیده پس خدیجه خاتون او را گرفته بغایت مسرور
 و خوشحال گردید و فاطمه در روز آن مقدار نمویگرد که سازا اطفال در ملبس و پهن بر در شان

و فرمود که فاطمه بضعة منی من اذاها فقد اذانی ومن اذانی فقد اذی الله

مروست از امام جعفر صادق که جده ام فاطمه بعد از وفات جدم هفتاد و پنج روز درین دنیا
 کشت نمود و روز بروز راند و شش بر مفارقت آنحضرت زیاد میشد و بغایت از وضع دنیا و کورا
 اعدا هموم میبود چنانچه تسلیت خاطر فاطمه جبرئیل علیه السلام بحجۃ طاهره او میآید
 و حضرت فاطمه از آمدن جبرئیل روح طیبه استشمام مینمود و آواز او را نیز می شنود و اما
 او را نمیدید و آنچه نسبت باولاد امجاد او خواهد رسید آن مخذره را خبر میداد و معجزه

چهارم مروست که زنی بود بسیار عقیقه و صالحه نام او ام ایمن بود و در ایام الاوقات
 در ملازمت خاتون قیامت بود و آن اختر برج رسالت را خدمت مینمودی چون فاطمه
 ازین دنیا رحلت بعالم بقا نمود ام ایمن را از دیدن منازل عالی از آن مخذره غم و اندوه
 متزاید و الم و محنت تمکاتر رو سے داد قسم یاد کرد که دیگر در مدینه نماند و مستوی بر قبر گردید

در راه از کثرت گرما و حرارت هوا تشنگی بسیار بر او غالب شد و از غایت عطش مضطرب
 شد گفت بار خدا یا من خادوم فاطمه زهرا نبوت رسول الله استم مرا تشنگی هلاک میسازد فی
 الحال با تفری و از داد که اسی ام امین سر بالا نما چون نظر با آسمان کرد سوسه از آسمان
 ریخته وید پر از آب آورد گرفت و از آن آشامید که بسیار شیرین و خوشگوار بود پس حج
 آبی بجای آورد و بعد از آن هفت سال که زنده بود در آن مدت دیگر محتاج به اکل و شرب
 نشد و در زمان حرارت هوا و کثرت عطش مردم بصحبت او بایل میشدند و برکت او نفوذ
 ایشان اطمینان مییافت معجزه پنجم مرویت که حسین سه روز خیر نخورده بودند و از
 گرسنگی مییاب شده از مادر چیزه طلب کردند از ماکولات چیزه در خانه نیافت آن
 مرضیه ایشان را هر دم به بهانه تسلی نمیداد و میفرمود همین لحظه جد بزرگوار شما میاید و از برای شما
 چیزه میآورد باین عده میرفتند و بعد از آن میآیند و زاری میکردند تا بجهت فاطمه بگیر
 شد و اشک از چشم مبارک روان شد پس رخاست و پاره سنگریزه جمع نمود و در دیگ ک کرده
 آب بالا آن بخت و روی دیگ را پوشانید و آتش در زیر آن روشن کرد تا بجوش آید طفلان را
 گفت ای جانان مادر اینک طعام بار کرده ام ساعتی صبر کنید تا پنجه شود ایشان میرفتند
 و باز میآیند و میگفتند ای مادر اگر پنجه است بجهت ابیا و ز فاطمه علیها السلام میفرمود ای جانان
 بار کرده ام هنوز خام است ساعتی توقف کنید تا پنجه شود پس امام حسن علیه السلام بر سر دیگ
 رفت و سر پوش برداشت و گفت ای مادر اگر پنجه است اگر خام بیاید بجهت ما قدره
 بردار تا بجویم آن مخدره کاسه برداشت و فرمود عجب که پنجه باشد چون بر سر دیگ آمد
 دید که طعام در کمال خوبی و خوشبونی در دیگ است پس طعام از آن بیرون آورد و در پیش
 ایشان نهاد و ایشان بطعام خوردن مشغول بودند پس فاطمه بر خاست و در صومعه را تجدید کرد
 و دو رکعت نماز شکر سجا آورد بعد از آن هر گاه آنزکیه طاهره در ماند سه همان سنگریزه
 را جمع نموده و در دیگ انداخته و بعد از ساعتی طعام از دیگ بیرون آورد پیش طفلان

معموم خود نهاد و چون آنحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید فرمود آنحضرت
 که در تو هست آنچه در ذریت انبیا و اولیاء سابق بوده معجزه ششم شیخ مفید علیه
 الرحمه در امامی از حضرت رضا علیه السلام نقل کرده که آنحضرت فرمود وقت لباس مستحارین
 علیهما السلام کهنه شد و ایام عید نزدیک رسید بخدمت مادر خود فاطمه زهرا سلام الله علیها
 آمده از کنگلی لباس خود شکوه کردند و گفتند جمیع کودکان عرب با انواع جامها فاخرترین
 گشته اند و بدان تفاخر مینمایند تو نیز براسه ما لباس نوسه سرانجام ما فاطمه مرضیه از
 استماع این سخن آب از دیده مبارک بگردانید و گفت ای جانان مادر من در اندیشه شایم امید
 که تا رسیدن عید خیاط قدرت جامها شمارا دوخته و پرداخته بشمار رساند شاخه اهل
 منتظر این عده مادر زمانه بسر بردند تا آنکه شب عید رسید ایشان بدرگفتند که عید
 مگر عده رخت دادن ما بسر نیاید باز خیر النساء ایشانرا تسلی داده و بگوشه درآمده با حضور و
 خشوع دست نیاز بدرگاه حضرت بی نیاز برداشته در دستها بجانب اعلای برافراشته
 و زبان مناجات بدرگاه قاضی الحاجات کشود و عرض نمود ای قادر سبحان و بنده نواز
 مهربان فرزندان مرا از الطاف مرحمت شادکن و لباسی که بخور حال ایشانست از برآ
 ایشان برسان و منت بردختر پیغمبر خیر الزمان خود گذاشته و رنگ این طفل را از این
 فاطمه بر دار هنوز حورای انسید و طاهره زکیه از مناجات فارغ نشده بود که شخصی درق الب
 خانه نمود آن مخدره در شخص دستس که گیت و حاجتش چیست جواب داد که منم خیاط
 قدرت نما آورده ام جامهای شما را در پیش در شخصی بچشم خسته داد و با نذر
 در چون او را کشود از عمامه و راعه و سرادیل و حفت از هر یک دو عدد بود پس برای
 بتول و یسعد الرسول بسگر گذاری حضرت معنوی پرداخت و حسین را بختهای الهی راست
 و بفرج و انبساط کمال شادمان شدند و ببار گفتند که کودکان عرب هیچیک بمطافت
 ما لباس نه پوشیدند که حضرت رسول از در آمد حسین را در بر گرفت و فاطمه را گفت این

بیخاطر استماحتی عرض کرد نشناختم لکن کسی را بخوبی آشنیده بودم حضرت فرمودند که او خا
 بهشت بود که لباس شستی آورد از برای سنینت با مرتب دو و پس گفت یا اباشمار از
 واقعه که خبر کرد فرمود یا مهجت قلبا خازن فرودس بملاء اعلیٰ عروج نموده تا مرا این قم
 مطلع نفرموده معجزه **سقم سلمان** فارسی یعنی القدر عنده روایت میکند که بعد از وفات
 خاتم انبیا بحجره فاطمه زهرا را آورد چون نظر مبارکش بر من افتاد فرمود ای سلمان بر من چنان بکنی
 که کم بدین من میآئی بعد فرمود ای سلمان دوست میداری که ترا خبری دهم که از شما
 آن بسیار خوشحال گردی گفتم بله یا بنت رسول الله پدر و مادر من فدای تو باد گفتم
 در روز نشسته بودم در حجره را بر روی خود بسته در خیال آنکه بعد از وفات پیغمبر ص و وحی الهی
 و نزول ملائکه از خانه ما منقطع شد که ناگاه در حجره بی آنکه کسی بکشد یا مفتوح شد و سه جلیله
 جمیله بحجره درآمدند و بعد از ادا سے تهنیت و سلام گفتند ما حوران عظیم پروردگار عالم
 ما را از بهشت بخدمت تو فرستاده ائیده عالم و ائوده طاهرات بنی آدم بغایت مشتاق حضرت
 و افراتر در تو میبودیم من از بزرگتر ایشان سوال کردم که نام تو چیست گفت نام من مقدوده
 حق سبحانه و تعالیٰ مرا بجهت خدمت مقدا و خلق فرموده تا در بهشت ایس او باشم از دوم
 پرسیدم که اسم تو چیست گفت سلمیٰ حقیقے مرا بر ا ملازمت و مصاحبت سلمان فارسی
 خلق کرده است تا در ریاض جنان با او باشم از سیم تحقیق اسم نمودم گفت اسم من زینب
 مرا حقیقی بحجه توانست و ملازمت ابی فد غفاری خلق فرموده بعد از آن که طبق رطب تازه
 از بهشت نزد من حاضر گردانیدند از برف سفید تر و از عنبر اشهب و مشک از فرخوشبو تر
 من قدر سے بحجه تو محافظت نموده ام زیرا که تو از اهل بیت مائی بعد از آن حضرت فاطمه
 رطب را حاضر گردانید و گفت ای سلمان برین طب اظهار کن و فردا دانه او را بیاور سلمان
 گوید در آنوقت که آن رطب همراه من بود بخانه خود میرفتم بجز عتیقه میگذاشتم میگفتند
 بوسے مشک عظیم از تو است شام میکنیم مگر با تو خبری هست چون بان طب نظر کردیم

ندانند در اندرون نیافتیم روز دیگر بخت صدیقه طاهره رقم و عرض کردم یا بنت رسول الله
 آن رطب دانه داشت فرمود ای سلیمان از آن نخلست که حقتعلی حجت من در بهشت
 نشانده ندانسته که فواکه و اثار بهشت را دانه نبی باشد بعد از آن فاطمه فرمود که آن
 حوران دعا میخواندند که قبل ازین پدر من حضرت رسول مرابان تعلیم کرده بود من هر صبح و شام
 میخواندم بمواظبت این هرگز مراتب عارض نشد و آن دعا اینست بسم الله الرحمن الرحیم
 بسم الله التور بسم الله التور بسم الله التور هو مدبر الامور بسم الله التور خلق
 التور من التور و انزل التور علی الطور فی کتاب سطور فی رق منشور بقدر
 مقدور علی بنی محمود الحمد لله هو بالعموم مذکور و الفجر مشهور و علی
 لتراء و الضراء مشکور و صلی الله علی سیدنا محمد و اله الطاهرین سلام
 روایت میکند که این دعا از آنحضرت یاد گرفتیم و زیاده از هزار کس از اهل مدینه را تعلیم کردم که همه علت
 تب داشتند همگی ببرکت این دعا صحت یافتند معجزه هشتم روایتست که وقتی حضرت رسول
 صلی الله علیه و آله گرسنه بود و سه روز بود که طعام تناول نفرموده بود پس بحجره طاهره
 سیده نساء آمد تازه گل گشج صحت را شکسته رنگ دید چون سبب پرسید گفت ای
 سه روز میشود که طعام نخورده ایم و چنین از گرسنگی در بخور و بیاب شده اند و باختر خفتند
 سید ابرار آن نور دیده خود را بیدار کرد یکی را بران راست و دیگری بران چپ
 نشاند و فاطمه را در پیش خود جای داد و دستهاست مبارک را بر گردن حسین حمال
 ساخت و امیرالمؤمنین نیز از در آمد چون آن حال را دید آنهم دست در گردن رسول
 خدا انداخت چون آن برگزیدگان جناب باری مانند گل لاله برگردان آن کوه مجد و بزرگوار
 برآمدند آنجناب بجناب آسمان نظر کرده گفت ای سیدی ایان اهل بیت من اند
 رحمت الودگی از ایشان دور گردان پس حضرت خیر النساء برخاسته بخانه دیگر که تعلق
 با داشت رفته دو رکعت نماز گذارد و دستها بسو آسمان برداشت و مناجات نمود

کہ ابھی و مولائی اینک محمد پیغمبر تو و علی پسر عم و وصی او و حسن و حسین و نوادہ پیغمبر تو در
 نزد من حاضر و انابت پیغمبر تو محمد زبیر یاد رس و فرود فرست ماید ہر با چنانچہ بر نبی سیرا کہ
 فرستادی و ایشان خوردند و کافر شدند و اگر تناول نمایم ایمانرا کامل مینمایم هنوز دعا
 یا تمام نرسیده بود کہ کاسہ بزرگ دید کہ بوسے خوشتر از بوی مشک اذ فرزان میآید
 فاطمہ علیہا السلام انکاسہ را برداشت و آورد نزد آن صدر نشینان مہالسنرا سے
 عالم خاک گذاشت امیر المؤمنین پر سید یا فاطمہ این از کجاست حضرت اشرف نبوی
 فرمود بخورد و پسر یا ابابحسن حمد مر خدا یر است کہ مرا میرانید تا فرزند می چون مریم بنت
 عمران بمن گرامی داشت یا علی بد آنکہ زکریا ہر زمان کہ نزد او رفتے در محراب عبادت
 او پیش او رزق یافتی گفتے یا مریم از کجاست گفتی از نزد خداست حق سبحانہ و تعالی
 ہر گرا خواهد بحساب روزی دہد پس ہمگی از ان طعام خوردند و چون فارغ شدند حضرت
 پیغمبر از انجا بیرون رفتند معجزہ شکستہ سیف الظیر طوسی رہ در کتاب سنن الجامع آورد
 کہ یکے از منافقان مدینہ امیر المؤمنین را در خواستن فاطمہ زہرا علیہا السلام ملا
 کرد و گفت یا علی تو معدن فضل و ادبی و شجاع ترین مبارزان عرب چرا نہ خواستی کہ
 چاشتش بشام میرسد اگر دختر مرا میخواستی من چنان میکردم کہ از باب خانہ من تا درب خانہ
 تو شتر در شتر بودے پر از بہار حضرت مولا امتحیان فرمود این کار تقدیر است نہ بدیر
 الحكيم لله العلي الكبير مارا نظر بر مال و متاع دنیا سے خدا نیست و مقصود ما جبر و غنا
 حق تعالی چیز سے دیکر کجا نیست تفاخر با باعمالست نہ با موال و مباحات ما کبر و اہم
 نہ بدر ہم و دنیا چون سید او صبار عننا سے خود را بکلم قصنا ظاہر ساخت نہ استے بوسے
 رسید کہ یا علی سر بردار تا قدرت حق را مشاہدہ کنی و بہار و دختر پیغمبر مارا ملاحظہ منافی حضرت
 امیر سر مبارک بالا کرد از بالا سے سر خود تا عرش عظیم حجابا دید کہ در نور ویدہ اند و در زیر
 عرش میدا سے عظیم و وسیع و نظر آنحضرت آمد تمام آن میدان پر از ناقہا می بہشتی

و بارهای آنها در و گوهر و مشک و عنبر و بر سر هر شتر سے کنیز کے چون آفتاب تابان
 و زمام هر یک در دست غلامی چون سرو و خرامان و ندا میکردند ہذا جہاز فاطمہ نسبت
 محمد صامیر مومنان از مشاہدہ اسحال خوشوقت شدہ رو ازان منافق بگردانید و بجز
 آمد تا فاطمہ را خبر و بد چون بخانہ درآمد مرضیہ طاہرہ گفت یا علی تو میگوئی یا من بگویم تصد
 علی فرمود تو بگو فاطمہ سلام اللہ علیہا گفت اگر چه سرزنش منافقان در باب ما شنید
 لکن جہاز ما را بعین دیدی و خوشنود شدی و رو ازان بد اختر گردانیدی معجزہ دوم
 مرویت کہ چون سرو در عالمیان و بہتر آدمیان محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وآلہ ازین
 دار فانی بسر آجاودانی بار رحیل بست و از محنت دنیا رست ابو بکر بعدی و جلالت
 تحت خلافت را بختہ تصرف بعبادت آورد و فدک را از نصبتہ الرسول آن نامقبول
 بزور گرفت و کسی را فرستاد ضابط آنرا بیرون و اخراج نمود حضرت خیر النساء زوی ابوبکر
 رفتہ در ان باب سخنان گفت و حقیقت خود را بکج و دلایل قاطعہ بر ممکنان ثابت و روشن
 ساختہ عبار شجاعت از ساحت خاطر ارفت و بصیقل لالات زنگ نادانی را از قلوب
 مردم برداشت و خطبہ کہ در کتب معتبرہ مسطور است در ان مجلس ختم اند و کشف حقیقت
 حق خود را در زبان ایشان را ندانند القصد ابو بکر در کتب مذکورہ از جواب ابوبکر گردید و ناچار
 سند سے نوشت کہ فدک حق فاطمہ است و کسی معارض او نشود آن مظلومہ معصومہ سند
 گرفته بیرون آمد ثانی اشین صاحب غار در راہ بر خورده بآن صاحب غار و تکلیف و وقار پذیر
 کہ منازعت شما با خلیفہ بجا رسید فرمود انیس کہ نوشته فدک حق منست و کسی در ان
 داخلہ نیست عمر ازان خبر بر آشفته و دست تعدی بسو آن مجذره بلند ساختہ دلو
 را از دست دسے کشید و غضبانہ در ہم درید فاطمہ ہر از ان حرکت مخزون گشتہ با جان
 خستہ و دل شکستہ زبان بفرین آن ابر کثود فرمود باین الخطاب خوقت کتابی
 خرق اللہ بطنک یعنی چنانیکہ کتاب مرا بارہ کردی خدا شکم ترا بارہ کند و دعای

آن معصومه با جابت مقرون گشت و عاقبت شکم پاره گشت معجزه یازدهم روایت است
 که وقتی شاه ولایت مقداری بجواز یهودی قرض طلبید یهودی از آنحضرت رهن طلبید
 نمود امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب را با حضرت فاطمه را که از صوف بود بطریق رهن بان یهودی
 داد آن یهودی آنجامه را بجان خود برد و در موضع گذاشت و محافظت آنرا مینمود پس
 زوجه یهودی بجهت همی با آنخانه درآمد نورس ساطع دید که آنخانه را روشن گردانیده بآن
 متعجب شد باز گردید و یهودی را گفت که در خانه ما نورس عظیم واقعت که تمامی آنخانه
 روشن شده و من چراغی در آنجا نگذاشته ام نمیدانم سبب روشنایی چیست و
 این آثار عمل از کیست یهودی بسبب تمام درآمد بان خانه که به بنید سر انجام دید که
 آن نور از جامه فاطمه است درخشانت بشاید که چشم از شعاع آن خیره است چون یهودی
 را معلوم شد که آن نور ببرکت جامه اخراج رسالتست باز زوجه خود گفت که هیچ شک و تردید
 نماند که اینجماعت را بدرگاه آبی درجه عظیم است حیفا باشد که کسی از دین پدر آن
 بی بهره باشد در ساعت آن یهودی باز و جاش ایمان آوردند چون صبح شد یهودی
 آنچه شب مشاهده کرده بود با قوام و اقربا بے خود شرح نمود و جمیع ایمان آوردند
 و مسلمان شدند و زوجه اش نیز زوجه و اقربا بے خود راهایت کرد و قریب هشتاد نفر
 از خویشان آنزن بشرف اسلام فایز گردیدند معجزه دوازدهم ابوذر غفاری رضی
 عنه روایت میکند که روزی حضرت خاتم انبیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله مرطلب
 علی بن ابیطالب بجزه طاهره حضرت فاطمه علیها السلام فرستاد چون بجزه رسید النساء
 در آدم دیدم که دستاس میگرد و کس در آنخانه نبود بیرون آدم دور راه امیرالمؤمنین
 علیه السلام ما دیدم در ملازمت آنحضرت بخدمت سید کاینات صدقتیم چون آنحضرت
 ولی خدا را دید نزدیک خود طلبید و چیزی بے باو گفت که کسی از حصار نفهید بعد از آن
 من عرض کردم یا رسول الله تعجب کردم از چیزی که در خانه علی مشاهده کردم و دیدم که

که آسیا خود حرکت میکرد و پیکس در آن مجلس نبود حضرت فرمود ای بابو در خدای عزوجل
 جوارح و اعضا سے فاطمہ از نور یقین ایمان پر کرده و بر ضعف فرزند من رحم نموده و
 معین بر او فرستاده از ملائکہ کہ بیاری او آسیا را گردش دهند و نذالستہ کہ حق تعالی
 ملائکہ چند خلق کرده کہ اعانت ذریت من در مہمات ایشان بکنند و موکل گردانیدہ
 کہ حاجات ایشان را آوردند **معجزہ سیزدهم** روایتست کہ روزی حضرت امام جعفر
 صادق علیہ السلام حدیث میفرمود کہ روزی حضرت رسالت سلمان فارسی را بکعبہ طاب
 حضرت فاطمہ زہرا علیہا السلام فرستاد بجهت ہمہی چون سلمان بآن حجرہ درآمد دید
 کہ خاتون قیامت در خوابست و دست آس بدون کسی حرکت میکنند سلمان
 از مشاهده این امر بسیار تعجب نمود تعجیل تمام بخدمت سیدالانام آمد آنچه دیدہ بود نقل کرد
 حضرت فرمود ای سلمان حق تعالی عالمست بر ضعف فاطمہ من برومی رحم نموده و معین
 فرستاده **معجزہ دوازدهم** بسند معتبر از حضرت صادق علیہ السلام مرویست کہ
 روزی حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وآلہ نماز عصر را ادا کرد و چون از نماز فارغ شد
 در محراب نشست و مردم بر دور آن حضرت نشسته بودند ناگاہ مردی مخفی پیری آمد پس
 حضرت متوجہ او گردید و از او احوال پرسید آن پیر گفت یا رسول اللہ من گرسنہ ام
 مرا طعام دہ و برہنہ ام مرا جامہ دہ و فقیرم مرا بے نیاز گردان حضرت فرمود کہ چیزی سے
 از برای سے خود نیایم و لیکن لالت کنندہ بر خیر مثل عمل آورندہ است برو بسوے
 خانہ کسے کہ خدا و رسول او را دوست دارد و او نیز خدا و رسول را دوست دارد و
 رضا سے خدا را بر جان خود اختیار میکند برو بسوی حجرہ فاطمہ و خانہ آنحضرت متصل بود
 بکعبہ کہ حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ برای خود مقرر فرمودہ بود و ہر گاہ میخواست کہ
 از زمان تنہا شود بآن حجرہ میآمدند پس حضرت بلال را فرمود کہ این مرد را ببر خانہ فاطمہ
 چون آن مرد ہر بدر خانہ فاطمہ رسید با او از بلند اندک و الت سلام علیک یا اہل

بیت النبوة و محمد جبرئیل بالتنزیل من عند رب العالمین و رحمة الله
 و برکاته حضرت فاطمه جواب سلام داد و گفت تو کیستی عرض کرد منم مرد پیر
 از عرب که آمده ام به پدر تو و هجرت کرده ام از مکان دوری و برهنه و گرسنه ام پس ای
 کن با من بمالی خود تا خدا را ترا رحمت کند داین قضیه بیگانه بود که حضرت رسول
 و امیر المؤمنین و فاطمه علیهم السلام سه روز بود که طعام نخورده بودند پس فاطمه هر چه
 گوشت کوفته در خانه داشت که حسنین را بر روی آن میخوابانید آنرا بسایل او فرمود
 این را بگیر شاید که حق تعالی بهتر ازین براسه تو میسر گرداند اعرابی گفت یا بنت محمد
 من بسوسه تو از گرسنگی شکایت دارم تو پوست گوشت گوشت من میدهی براسه من
 اینچه میکند چون فاطمه این سخن را از سایل استماع نمود دست برده بسوسه گردن بند
 که فاطمه دختر حمزه براسه آن ببدیه فرستاده بود از گردن آنرا کشود بسوسه اعرابی
 و فرمود که بگیر این را و بفروش شاید ندامت بهتر ازین براسه تو برساند پس اعرابی آن
 گردن بند را برداشت و بسوسه مسجد پیغمبر آمد هنوز حضرت با اصحاب در مسجد نشسته
 بود اعرابی بازگشت نمود و عرض کرد یا رسول الله فاطمه این گردن بند را بمن لطف کرد
 و گفت برفروش شاید که حق تعالی بهتر ازین براسه تو میسر گرداند آنحضرت چون این شنید
 گریست و فرمود که چگونه حق تعالی از برای تو بهتر ازین میسر میگرداند و حال آنکه این را فاطمه
 دختر محمد بوده است که بهترین دختران فرزندان آدمست پس در آنحال عمار بن
 یاسر رضی الله عنه بر فاطمه گفت یا رسول الله اگر رحمت دهی مرا این گردن بند
 را بخرم فرمود اذنی یا عمار و اگر شریک شوند درین معامله تمام جن و انس هر آنچه
 حق تعالی ایشانرا معذب نگرداند با تشهیم عمار گفت که بچند میفروشی این گردن بند
 را ای اعرابی گفت که با نقد که از نان و گوشت میسر شوم و یک بر دیوانی که عورت خود
 را با آن بچو شام تا در آن خدا سے خود را عبادت کنم و یکدیگر رطله که مرا باهل خود برسانا